

The Role of Political Culture in the Transformations of Afghanistan (From the Fall of the Taliban to Their Return to Power)

Shakib Zarbighalehhamami

Master of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran, shakibzarbi81998@gmail.com

Abdolrasool Hasanifar 

Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran, hasanifar@lihu.usb.ac.ir

Khadijeh Asadi Sarvestani

Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran, asadi.kh@lihu.usb.ac.ir

Abstract

Purpose: It is evident that the political behavior of a nation arises from its political culture, which will shape its destiny, and the current situation reflects the political culture that has been ingrained in past generations. This research aims to examine the role of political culture in the transformations of Afghanistan from the fall of the Taliban to their renewed rule.

Method: The data for this research were collected through semi-structured interviews with 35 individuals of Afghan nationality. The interviews were analyzed using Grounded Theory, coding, and thematic analysis.

Findings: According to the findings of this research, a backdrop of a national political culture that has taken shape at all levels of Afghan society, alongside factors such as weak and corrupt government performance and interventions from negative political entities, led to the Afghan nation expressing feelings of resentment and disillusionment toward the government, as well as a sense of hopelessness and despair. The consequence of this process is that Afghanistan, due to a lack of necessary social infrastructure and structural weaknesses, still faces a long road to achieving democracy. This improper course of action also paved the way for the resurgence of the Taliban's rule.

Conclusion: Despite the renewed dominance of the Taliban in Afghanistan after numerous events that occurred in the country following their fall in 2001, it is evident that Afghanistan, with its significant challenges, will need expertise, diplomacy, and global integration more than ever before. It will also require a more inclusive approach to ethnic and religious groups.

Keywords: Political Culture, Afghanistan, Power, Nationalism, Structural Corruption, Taliban.

* Received on 28 March, 2023 Accepted on 10 December, 2024

Cite this article: Zarbighalehhamami, Hasanifar & Asadi Sarvestani (2023) The Role of Political Culture in the Transformations of Afghanistan (From the Fall of the Taliban to Their Return to Power), Winter 2024, Vol. 12, NO.4, 25-47.

DOI: 10.30479/psiw.2024.18575.3218

© The Author(s).



Publisher: Imam Khomeini International University.


Corresponding Author: Abdolrasool Hasanifar

E-mail: hasanifar@lihu.usb.ac.ir

جایگاه فرهنگ سیاسی در تحولات افغانستان (از سقوط طالبان تا قدرت یافتن مجدد آن‌ها)

شکیب ضریبی قلعه‌حمایی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، گروه علوم اجتماعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران، shakibzarbi81998@gmail.com

عبدالرسول حسینی فر 

دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.

hasanifar@lihu.usb.ac.ir

خدیدجه اسدی سروستانی

استادیار گروه علوم اجتماعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.

asadi.kh@lihu.usb.ac.ir

چکیده

هدف: بدیهی است که رفتار سیاسی یک ملت برخاسته از فرهنگ سیاسی آن جامعه است که سرنوشت آنها را رقم خواهد زد و وضعیت فعلی آن‌ها نیز نشان از فرهنگ سیاسی‌ای است که در نسل‌های گذشته نهادینه شده است. این پژوهش با هدف بررسی جایگاه فرهنگ سیاسی در تحولات افغانستان از سقوط طالبان تا حاکمیت مجدد آن‌ها انجام شده است.

روش: داده‌های این پژوهش بوسیله مصاحبه نیمه ساختاریافته با ۳۵ نفر از افرادی با ملیت افغانستانی انجام شده است. مصاحبه‌ها به روش گردن‌تثوری، کدگذاری، و سپس مضمون‌های آن‌ها استخراج و تحلیل شده است.

یافته‌ها: طبق یافته‌های این پژوهش، بستری که در فراخور یک فرهنگ سیاسی قومی که در تمامی سطوح جامعه افغانستان شکل گرفته در کنار عللی چون عملکرد ضعیف و فاسد دولت و مداخله عواملی ناشی از عملکرد منفی نهادهای سیاسی باعث شد تا راهبرد ملت افغانستان در واکنش به این شرایط، ابراز احساسات تنفر و سرشکستگی نسبت به دولت و قطع امید و مأیوسی نسبت به آن باشد. پیامد این فرایند نیز این بود که افغانستان بدلیل نداشتن بستر اجتماعی لازم و ضعف ساختاری هنوز راه درازی برای رسیدن به دموکراسی در پیش دارد. ماحصل این رویه نادرست نیز مهیا شدن شرایط لازم برای حاکمیت مجدد طالبان بود.

نتیجه‌گیری: علیرغم تسلط دوباره طالبان بر افغانستان بعد از وقایع بسیاری که در این کشور بعد از سقوط آن‌ها در سال ۲۰۰۱ اتفاق افتاد، اما بدیهی است که افغانستان غنی و عظیم با چالش‌های بسیار زیادی تحت حاکمیت طالبان مواجه خواهد شد که نیاز آنها را به تخصص‌گرایی، مبادله و سازش با دنیا و همچنین نگاه برابر به اقوام و مذاهب بیش از پیش نمایان خواهد ساخت.

واژگان کلیدی: فرهنگ سیاسی، افغانستان، قدرت، قوم‌گرایی، فساد ساختاری، طالبان.

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱/۸ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۹/۱۹

استناد: ضریبی قلعه‌حمایی، حسینی فر و اسدی سروستانی (۱۴۰۲)، جایگاه فرهنگ سیاسی در تحولات افغانستان (از سقوط

طالبان تا قدرت یافتن مجدد آن‌ها)، زمستان ۱۴۰۲، دوره ۱۲، شماره ۴، پیاپی ۴۸-۲۵-۴۷.



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) حق مؤلف ©

مقدمه و بیان مسئله

به طور کلی دانش‌واژه «فرهنگ سیاسی» به معنای جدیدش، نخستین بار در سال ۱۹۵۶ از سوی «گابریل آلموند»^۱ در علم سیاست به کار برده شد. وی این اصطلاح را بر خصیصه ملی ترجیح داد چون عبارت فرهنگ سیاسی، امکان استفاده از چارچوب‌های مفهومی رایج در انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی را برای او مهیا می‌کرد (زارعی، ۱۳۸۸: ۹۲).

این مفهوم که از ترکیب دو مولفه فرهنگ و سیاست پدید آمده، در یک تعریف کوتاه و ساده می‌توان آن را مجموعه نگرش‌ها و باورهای یک جامعه نسبت به نظام سیاسی خود دانست. از این رو، برای شناخت فرهنگ سیاسی هر جامعه‌ای باید مطالعات مجزا داشت و در این مسیر با شناخت رویکردها، بررسی و تجزیه رهیافت‌های مطالعاتی، رسم الگوها و قالب‌های مناسب آن جامعه گام برداشت.

الگوهای نگرش و رفتار در فرهنگ سیاسی به صورت فردی در فرایندهای اجتماعی شدن سیاسی آموخته می‌شوند. فرض هم در بین ناظران عام و هم در میان دانشمندان علوم سیاسی این است که جدای از الگوهای رفتاری کلی، الگوهای خاصی نیز در سطوح مختلف جامعه یا به طور دقیق‌تر در زیر سیستم‌های خاص نظام سیاسی وجود دارد. فرهنگ سیاسی در نهایت تعیین می‌کند که چه چیزی مجاز است به عنوان یک موضوع سیاسی تلقی شود (Lauber, 1996).

فرهنگ سیاسی به طور کلی در طول حیات سیاسی و اجتماعی یک جامعه و تحت تأثیر عوامل مختلفی چون وضعیت اقلیمی و جغرافیایی، ساختار نظام سیاسی و اجتماعی، شرایط تاریخی، نظام اعتقادی، آداب و رسوم، نظام اقتصادی و ... شکل می‌گیرد و سپس در یک فرایند مستمر جامعه‌پذیری سیاسی نهادینه می‌شود و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود (اخوان کاظمی، ۱۳۸۸: ۲۳).

کشور افغانستان به عنوان یکی از کشورهای جهان سوم در همسایگی ایران، امروزه گرفتار مسائل مختلف از جمله شکل‌گیری حکومت طالبان و از بین رفتن تجربه دموکراسی حدود بیست ساله به دلایل مختلف است. اگرچه هنوز به طور قطعی نمی‌توان درباره حکومت طالبان اظهار نظر کرد و نیاز به بررسی و تأمل بیشتری دارد، اما چرایی این مسئله که پس از حدود بیست سال طی روند دموکراسی‌سازی در قالب نهادهای مختلف چگونه حکومت دوباره به دست طالبان افتاد، نیاز به بررسی عمیق دارد.

افغانستان بیش از سه دهه است که مستقیم و غیرمستقیم درگیر جنگ است و کشورهای مختلفی پا به میدان جنگ افغانستان گذاشته‌اند که در این بین، ملت افغانستان بیشترین مشکلات و سختی‌ها را متحمل شده‌اند. استعمار و استثمار افغانستان تا سال ۱۹۹۶ همچنان ادامه داشت تا اینکه گروه طالبان که خود را از جنس مردم و از بدنه ملت افغانستان می‌دانستند به قدرت رسیدند و تا سال

1. Gabriel Almond

۲۰۰۱، پنج سال تیره و تار را برای مردم افغانستان رقم زدند. بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر که ناتو افراد خود را به خاک افغانستان فرستاد و به زعم طالبان، افغانستان مورد اشغال آمریکا قرار گرفت تا سال ۲۰۲۱ میلادی که دوباره طالبان طی فقط چند هفته به قدرت رسیدند، همچنان سایه جنگ و آشوب و ناامنی بر افغانستان سنگینی می‌کرد.

نظر به اینکه فرهنگ سیاسی هر کشوری با توجه به وضعیت اقلیمی و جغرافیایی، ساختار نظام سیاسی و اجتماعی، شرایط تاریخی، نظام اعتقادی، آداب و رسوم و نظام اقتصادی آن کشور شکل می‌گیرد و با عنایت به تنوع و فراوانی قابل توجه اقوام مختلف ساکن در افغانستان، طبیعی است که فرایندهای جامعه‌پذیری سیاسی مختلف و متفاوتی را در میان اقشار مختلف ملت افغانستان شاهد باشیم. این گونه‌های مختلف و متعدد فرهنگ سیاسی در افغانستان که مستقیماً تأثیر بسیار زیادی بر جامعه‌پذیری سیاسی ملت افغانستان گذاشته است، عملاً نقطه‌ی روشنی است برای کشف و واریسی دلایل بروز تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان در دهه‌های اخیر که منجر به عدم توسعه در زمینه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی شده است.

شرایط اجتماعی حاکم در افغانستان که کاملاً تحت تأثیر جو قومی و قبیله‌ای این کشور است، عملاً تاب‌آوری مساعدی برای نیل به همبستگی اجتماعی در راستای تقسیم قدرت ندارد. این جو ناهمگون که در بین توده‌ها و نخبگان داخل و خارج از این کشور تقریباً یکسان است بطور قابل توجهی مستعد مطالعات عمیق گونه‌شناسی فرهنگی است. از آنجایی که مسئله تقدیم قدرت از حاکمیتی که مدعی دموکراسی بود به حاکمیت تمامیت‌خواه دینی امارت اسلامی در واقع بطور هوشمندانه‌ای جابجایی و مستحکم‌تر کردن قدرت سیاسی یک قومیت مشخص - پشتون - بود و ماحصل عدم توانمندی در تشکیل اتحادهای قومی و میدان‌داری سیاسی دیگر اقوام شمرده می‌شود؛ بنابراین مطالعه و شناسایی ارزش‌های قومی و فرهنگی اقوام مختلف کشور افغانستان که هر کدام به نحوی در این پدیده نقش بازی کردند برای محققین این پژوهش بسیار اهمیت پیدا کرد.

بدیهی است که مهمترین تحول سیاسی بیست سال اخیر کشور افغانستان چیزی جز حاکمیت مجدد طالبان در این کشور نبوده است. نظر به شکست دموکراتیزاسیون و دولت‌سازی در این کشور که علت اصلی سقوط دولت قبلی و جایگزینی طالبان در این کشور بود از تنوع فرهنگی حاکم در اقصی نقاط این کشور که به نوعی خط و مشی فرهنگ سیاسی ملل و اقوام را نیز تعیین می‌کند بعنوان کلیدی‌ترین دلیل نابسامانی سیاسی منجر به تحولات سیاسی عمیق یاد می‌شود. بر این اساس، نکته کلیدی این پژوهش یعنی نقش فرهنگ سیاسی افغانستان و تأثیر آن بر تحولات سیاسی و اجتماعی (از سقوط طالبان تا قدرت یافتن مجدد) مورد مطالعه قرار گرفته است.

این پژوهش با هدف بررسی جایگاه و نقش ساختار قومی فرهنگ سیاسی در افغانستان بر تحولات سیاسی و اجتماعی این کشور طی بازه زمانی ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ - مصادف با سقوط طالبان تا قدرت یافتن مجدد - در پی پاسخ به این سؤال است که ساختار قومی و قبیله‌ای فرهنگ

سیاسی در افغانستان چگونه زمینه و بستر لازم را برای تحولات این کشور در این بازه زمانی فراهم آورده است و مشخصاً ساختار قومی فرهنگ سیاسی چه نقشی در قدرت یافتن مجدد طالبان داشته است.

پیشینه پژوهش و نوآوری

غلامعباس علیزاده (۱۳۹۸) پژوهشی با عنوان «پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های مردم افغانستان در فرهنگ سیاسی» با روش کمی نوع پیمایشی انجام داده است و به این نتایج دست یافته است که مولفه‌های مربوط به فرهنگ سیاسی مثل احساس امنیت، مشارکت سیاسی، رضایت سیاسی، آینده سیاسی و نگرش به عملکرد دولت با متغیرهای مستقل رابطه معناداری دارند. بنابر نتایج این تحقیق شهروندان ایالت بامیان و کابل بیش از دیگر ایالات عقیده داشتند که با خروج نیروهای آمریکایی امنیت افغانستان تحت الشعاع قرار می‌گیرد و شیعیان، فارسی‌زبانان، افراد با مدرک فوق دیپلم، هزاره‌ها، مجردین، شهروندان بامیان و بلخ تا حد زیادی پاسخ دادند که دولت باید بخشی از بودجه خود را در راستای تقویت نیروهای دفاعی هزینه کند.

محمدعلی احمدی (۱۳۹۷) پژوهشی با عنوان «زمینه‌ها و عوامل فرهنگی سیاسی محرومیت مردم افغانستان در قرن چهاردهم و راهکارهای برون رفت آن» انجام داده و نتیجه گرفته است که دلیل بارز آشفتگی‌ها و محرومیت ملت افغانستان، روال حاکم سیاسی قوم‌گرایانه و تبعیض و نابرابری دویست ساله حاکمیت ابدالی‌ها بر این کشور است که پس از حاکمیت احمد شاه ابدالی (۱۱۲۶ هـ، ۱۷۴۷ م) تاکنون بر این ملت حکومت کرده‌اند.

محمد امیری (۱۳۹۶) پژوهشی با عنوان «گروه‌های قومی و ساختار سیاسی در افغانستان» به روش تحلیلی انجام داده، و به این نتیجه دست یافته است که پس از سقوط طالبان و به وجود آمدن خلأ قدرت در افغانستان گروه‌های قومی در این کشور بر ساختار سیاسی قدرت تأثیر گذاشته‌اند. این گروه‌های قومی اگرچه در گذشته کم و بیش در عرصه قدرت سیاسی جایگاه و حضور داشتند، کم‌رنگ بودند؛ اما بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۵ این گروه‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای یافتند.

نظیف شهرانی پژوهشی با عنوان «رویکرد بررسی فرهنگ سیاسی در افغانستان با تحلیل نهادی و چارچوب‌های توسعه (IAD) و سیستم‌های اجتماعی-اکولوژیکی (SES)» در دانشگاه ایندیانا - بلومینگتون انجام داده، و به این نتیجه دست یازیده است که نظام سیاسی تک مرکزی افغانستان که ناکارآمدی آن ثابت شده است، مظهر نهادهای کلیدی فرهنگ سیاسی و همچنین حفظ‌کننده آن است؛ مانند ادیان. فرهنگ سیاسی افغانستان پادشاهی، خویشاوندی، اسلامی و اقتصاد سیاسی کشور وابسته به یارانه‌های خارجی است.

نظر به این پیشینه پژوهشی، نوآوری و ابتکار این پژوهش مطالعه همزمان گونه‌های متعدد فرهنگ سیاسی رایج در افغانستان و دلایل ناکامی دولت‌های قبلی در نیل به دموکراسی و پایداری در بالاترین سطح قدرت سیاسی کشور بود. همچنین روش پژوهش کیفی با اتکا به مصاحبه‌های

عمیقی که انجام شد و چارچوب نظری تعریف شده این پژوهش، این اجازه را به پژوهشگران داد تا گرایش‌های احساسی مشارکت‌کنندگان را نیز نسبت به وضعیت سیاسی افغانستان ارزیابی کند.

مبانی نظری

نظریه فرهنگ سیاسی توسط گابریل آلموند و سیدنی وربا در اثر تاثیرگذارشان، فرهنگ مدنی (۱۹۶۳) پایه‌گذاری شد و از آن زمان به عنوان یکی از بحث‌برانگیزترین نظریه‌ها در علوم سیاسی تلقی می‌شود که انعطاف‌پذیری آن در برابر انتقادهای ویرانگر به همان اندازه تاثیرگذار بوده است. از زمان انتشار این نظریه در اوایل دهه ۱۹۶۰، تغییر کمی در زمینه‌های مفهومی کلاسیک نظریه ایجاد شده است. دیدگاه کلاسیک ارتباط و روش را به دست می‌آورد در حالی که صداهایی که بر پیش‌زمینه فلسفی از دست رفته تأکید می‌کنند با عمیق‌تر شدن تحلیل‌هایشان، بیشتر و قوی‌تر می‌شوند. در همین حال، بحث فرهنگ اولویت را حفظ کرد، اگرچه بیشتر مورد بحث باقی ماند. همه این‌ها چیزی را مشخص می‌کند که می‌توان آن را معضل در نظریه فرهنگ سیاسی نامید. همچنین بر ابعاد پژوهشی فرهنگ سیاسی و روندهایی که هر چند وقت یک‌بار تحت تأثیر تحولات مفهومی و روش‌شناختی مختلف شکل می‌گیرند، تأکید می‌کند. این بعد روش‌شناختی است که توجه ما را در اینجا جلب می‌کند.

دو دیدگاه اساسی برای درک بهتر روندها در پژوهش فرهنگ سیاسی می‌توان برشمرد: یکی به عنوان یک فرایند کند به سمت شناسایی یک مفهوم اساسی ظاهر می‌شود. این همان همان نگرشی است که در نظریه فرهنگ سیاسی کلاسیک وجود دارد. بر این اساس مفهوم فرهنگ سیاسی زمینه‌ای مشترک (هستی‌شناختی) برای مطالعه شهروند و دولت و رابطه اساسی آنها است. این دیدگاه در طول دو دهه گذشته با توسعه نظریه فرهنگ سیاسی کلاسیک به سمت نظریه مدرنیزاسیون و توسعه انسانی تأیید شده است (Welch, 2013; Inglehart and others, 2003) که ارزش را به عنوان مفهوم اساسی در مطالعه رابطه بین شهروند و دولت و تبیین پویایی عمیقاً مرتبط با یکدیگر تعیین می‌کند. این دیدگاه نشان می‌دهد که تبیین هستی‌شناختی نظریه فرهنگ سیاسی کلاسیک باید از شناسایی یک پس‌زمینه مفهومی مشترک هم برای شهروند و هم برای دولت حاصل شود. اینجا می‌توان انتظار داشت که پس‌زمینه‌های مفهومی رایج دیگری مانند احساسات در نظر گرفته می‌شوند (Heaney, 2019: 55). اگرچه از منظر نظری و روش‌شناختی کاملاً واضح نیست اما نظریه لومان^۱ نیز همچنان برای پیشنهاد «معنا» به عنوان اساسی‌ترین مفهومی که می‌تواند پویایی پیچیده شهروند - دولت و روابط آنها را توضیح دهد، بسیار جذاب است. دیدگاه دیگر به عنوان یک فرایند سریع به سمت شناسایی یک (مجموعه) فرایندها و مکانیسم(های) اساسی ظاهر می‌شود که می‌تواند رابطه بین پویایی پیچیده شهروندان و دولت را به عنوان اجزای اساسی یک کل پیچیده‌تر توضیح دهد. این می‌تواند مجموعه‌ای از فرایندها و

مکانیسم‌های اجتماعی و سیاسی باشد که توسط علوم کلاسیک جامعه‌شناسی، نظریه سیاسی، روان‌شناسی اجتماعی و سیاسی و همچنین با ترکیب‌های بین‌رشته‌ای آن‌ها با علومی مانند اقتصاد یا انسان‌شناسی مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته‌اند (Voinea, 2020).

نظریه فرهنگ سیاسی آلموند و وربا به شدت تحت تأثیر آثار تالکوت پارسونز^۱ قرار گرفته است. این امر تمرکز بر نقش محوری هنجارها، ارزش‌ها و باورها را توضیح می‌دهد که در تئوری آن‌ها در رابطه بین شهروندان و دولت مجاز است. دیدگاهی که بعد فرهنگی توسط بنیانگذاران آن مشاهده می‌شود، دیدگاه روان‌شناختی مبتنی بر روش‌هایی است که شهروندان، «نظام سیاسی» (به‌عنوان کل سیستم و همچنین بخش‌هایی از آن) را در «شناخت‌ها، احساسات و ارزیابی‌ها» که درونی می‌کنند، تصدیق می‌کند؛ بنابراین اصطلاح «فرهنگ سیاسی» به جهت‌گیری‌های خاص سیاسی اشاره دارد: نگرش به نظام سیاسی و بخش‌های مختلف آن، و نگرش نسبت به نقش خود در سیستم. فرهنگ سیاسی یک ملت، توزیع خاص الگوهای جهت‌گیری نسبت به اشیاء سیاسی در میان اعضای یک ملت است (Almond and Verba, 1963: 12-13).

این نظریه با به هم پیوستن شهروندان و دولت در یک رابطه پیچیده دو طرفه، «فرهنگ» را در معادله اساسی پویایی سیاست دموکراتیک معرفی کرده است. برای این هدف، نظریه دو مفهوم اساسی را به کار می‌گیرد: سیاست باز و فرهنگ مدنی (Almond ve Verba, 1963: 7). در حالی که مفهوم «سیاست باز» مفهومی است که عناصری از نظریه‌های اقتصاد سیاسی و دموکراسی را ترکیب می‌کند. تعریف «فرهنگ مدنی» مبتنی بر مفهوم نگرش است (Allport, 1935) که ساختار درونی آن توصیف یک طیف گسترده‌ای از «جهت‌گیری‌های ذهنی» شهروندان نسبت به جامعه، حکومت و سیاست، قدرت سیاسی و دولت می‌باشد.

ریشه‌های مفهومی و روش‌شناختی نظریه فرهنگ سیاسی کلاسیک را باید در تحولات اولیه تحقیقات اجتماعی و سیاسی به دقت جستجو کرد:

۱. فرهنگ سیاسی در رابطه با بافت اجتماعی و ساختار شناختی (Lazarsfeld, and others, 1944. Berelson and others 1954. Campbell and others, 1960. Campbell, 1963)

۲. فرهنگ سیاسی در رابطه با نوع رژیم سیاسی (دموکراسی) و ساختار (نهادهی، سازمانی) و عملکرد دولت (Ellis, 1997. Elazar, 1970)

۳. فرهنگ سیاسی در رابطه با دموکراسی، قدرت سیاسی، مشروعیت و اعتماد، به ویژه در ادبیات جوامع کمونیستی سابق و دموکراسی‌های جدید در نیمه شرقی اروپا پس از فروپاشی پرده آهنین ظاهر شد: (Mishler, W., Pollack, D, 2003. Mishler, W., Rose, R, 2001. Rose and others, 1998. Rose, R (a , b) 1998. Klingemann and others, 1995)

1. Talcott Parsons

ابعاد فرهنگ سیاسی

آلموند که در ابتدا فرهنگ سیاسی را به معنای نگرش نسبت به سیاست معرفی می‌کند در آثار بعدی ابعاد این تعریف و شاخص‌های آن را شرح داد. او و وربا سه نوع جهت‌گیری شناختی، احساسی و ارزیابانه را تعریف می‌کنند که طبق آنها می‌توان به الگوهای فرهنگ سیاسی در جامعه دست یازید:

۱) جهت‌گیری شناختی که مرتبط با دانسته‌ها و باورهای مردم از نظام سیاسی است و شناخت آن‌ها را از مقررات، نقش‌ها و نهادها نشان می‌دهد؛ یعنی همه شناخت‌های افراد جامعه را از نظام سیاسی شامل می‌شود.

۲) جهت‌گیری عاطفی که به احساس مردم نسبت به نظام سیاسی، مقررات، نقش‌ها و داده‌های نظام مرتبط است؛ یعنی احساس افراد نسبت به عناصر نظام سیاسی را شامل می‌شود.

۳) جهت‌گیری‌های مبتنی بر ارزشیابی که شامل قضاوت‌های مردم در قبال اهداف سیاسی است و از معیارهای ارزشی، شناختی و احساسی تشکیل می‌شود؛ یعنی در اینجا داوری افراد در مورد عملکرد نظام سیاسی بخش‌های مختلف آن را شامل می‌شوند (قوام: ۱۳۸۸، ۷۳).

صاحب‌نظران و محققان تاکنون گونه‌های مختلفی از فرهنگ سیاسی را برشمرده‌اند؛ مثلاً گونه‌های فرهنگ سیاسی مربوط به گابریل آلموند (محدود، تبعی، مشارکتی)، والتر روزنباوم^۱ (مدنی، غیردینی، ایدئولوژیک، همگن، چندپاره)، دانیل الازار (فردگرا، اخلاق‌گرا، سنتی)، محمود سریع‌القلم (عشیره‌ای)، سمیح فارسون و مهرداد مشایخی (اسلام‌گرا، آزادی‌خواه و جامعه‌گرا) اشاره کرد (سلطان‌الکتابی و همکاران، ۱۳۸۰: ۲۰).

لازم به ذکر است که فرهنگ سیاسی هر جامعه ناشی از عواملی است که در طول دوره حیات سیاسی آن کشور، باورهای آن‌ها را در مورد حکومت، سیاست، قدرت و رفتار سیاسی تنظیم کرده است. آن دسته از مؤلفه‌هایی که بر شکل‌گیری فرهنگ سیاسی هر ملتی نقش تعیین‌کننده‌ای دارند شامل بافت جمعیتی آن کشور، تاریخ و پیشینه، موقعیت جغرافیایی و استراتژیک، نوع حکومت و شیوه حکمرانی و نوع دین و مذهب رسمی آن کشور می‌باشد.

انواع فرهنگ سیاسی

سه نوع جهت‌گیری شناختی، احساسی و ارزیابانه، نسبت به چهار جنبه نظام به عنوان یک کل، درون داده‌ها، برون داده‌ها و خود به عنوان یک بازیگر سیاسی وجود دارد که از این طریق می‌توان به الگوهای فرهنگ سیاسی جوامع دست یافت.

این سه نوع جهت‌گیری نسبت به چهار جنبه زندگی سیاسی، الگوی فرهنگ سیاسی افراد را شکل می‌دهد. این چهار جنبه عبارتند از نظام به عنوان یک کل یا رژیم سیاسی، درون داده‌ها، برون داده‌ها و خود به عنوان بازیگر سیاسی.

1. Walter Rosenbaum

آلموند و وربا بر این اساس، الگوهایی از فرهنگ سیاسی معرفی می‌کنند که عبارتند از :
 (۱) فرهنگ سیاسی محدود (بسته) : در این نوع فرهنگ، سمت و سوی کنش افراد نسبت به هدف ضعیف است. مردم می‌دانند که در شکل‌گیری و دگرگونی اهداف سیاسی مؤثر نیستند؛ یعنی افراد تصور و فهم درستی از نهادهای سیاسی کشور نداشته و هیچ احساس و تعلق در قبال نهادهای مرتبط ندارند. در چنین فرهنگی، افراد با اینکه در تصمیمات قومی و قبیله‌ای خود نقش دارند؛ اما نمی‌توانند آن را در سطح سیاست‌های کلی نظام اجرایی کنند و منافع ملی برای‌شان در اولویت نیست (کریمی و همکاران، ۱۳۸۵: ۸۵).

(۲) فرهنگ سیاسی تبعی (انفعالی): در این گونه از فرهنگ سیاسی اگرچه افراد درک و آگاهی مناسبی از نظام سیاسی کشور دارند، اما مشارکت فعالی ندارند. شاید علاقه‌مند یا بیزار از شرایط و اوضاع سیاسی فعلی باشند ولی به دلیل فقدان دموکراسی واقعی در جامعه یا ضعف ساختارها، افراد نمی‌توانند کارکرد سیاسی درستی در این عرصه داشته باشند (کریمی و همکاران، ۱۳۸۵).
 فرهنگ سیاسی رایج در افغانستان اکنون از این نوع است. طی سالیان اخیر با رشد و بهبود نسبی سطح آگاهی سیاسی مردم افغانستان، عملاً شاهد شناخت نسبتاً بالایی در مردم نسبت به نهادهای سیاسی، قانون اساسی و تاریخ این کشور هستیم، اما علی‌رغم این آگاهی، میل چندانی به مشارکت سیاسی در بین مردم مشاهده نمی‌شود و یا اینکه مشارکت خود را سازنده و مفید تلقی نمی‌کنند.
 (۱) فرهنگ سیاسی مشارکتی: در این گونه از فرهنگ سیاسی تمامی طبقات جامعه نقش اساسی در سیاست‌های کشور و حکومت داشته و با آگاهی و درک بالا در فعالیتهای سیاسی شرکت فعالی دارند (نقیب زاده، ۱۳۷۹: ۷۶).

الگوبندی آلموند و وربا از فرهنگ سیاسی در جدول زیر طبقه‌بندی شده است:

جدول شماره ۱. انواع فرهنگ سیاسی

انواع فرهنگ سیاسی	نظام بعنوان کل	درون دادها	برون دادها	خود بعنوان یک بازیگر سیاسی
محدود	۰	۰	۰	۰
تبعی	۱	۰	۱	۰
مشارکتی	۱	۱	۱	۱

ویژگی‌های فرهنگ سیاسی افغانستان

فرهنگ سیاسی جامعه افغانستان عمدتاً فرهنگ سنتی است که از باورهای دینی و سنت‌های جامعه قبیله‌ای افغانستان ریشه گرفته است. نظام سیاسی در افغانستان با توجه به فرهنگ سیاسی حاکم، بیشتر پاتریمونالیسم^۱ ساختاری است که انگیزه‌های سیاسی گروه حاکم در دولت جای انگیزه‌های اقتصادی و عقلانی طبقات متوسط شهری را گرفته است. در افغانستان دولت همواره استبدادی بوده که در آن طبقات اجتماعی، قانون، سیاست و فرهنگ صورت متفاوت با آنچه در تاریخ اروپا مشاهده می‌شود، پیدا کرده است. استبداد سیاسی سبب شده که انگیزه‌های برابری خواهی نتواند ظهور کنند. خشونت قهری سیاست‌گران در طول تاریخ بیانگر آن است که

1. Patrimonialism

فرهنگ سیاسی این کشور با ابزار استبداد مجهز است و هیچ‌گاه دولت به ابزار اقتاعی متوسل نشده تا مردم خویش را از اسارت سیاسی محفوظ دارند (ازکیا، غفاری، ۱۳۸۴: ۱۸۴).

فرهنگ سیاسی‌ای که در افغانستان وجود دارد، از ویژگی‌هایی مانند استبداد و خشونت‌گرایی، بی‌اعتمادی سیاسی، بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی، تقابل سنت‌گرایان با تجددگرایان افراطی، فرهنگ سیاسی قومی و قبیله‌ای، سیاست‌زدگی فضای اجتماعی، جزم‌اندیشی و مطلق‌نگری، قانون‌گریزی، روحیه جنگ‌جوئی و غارت‌گری و فردگرایی منفی.

فرهنگ سیاسی افغانستان در چند دهه اخیر دست‌خوش تحول جدی گردیده است. این تحول توانسته در جهت رشد مشارکت سیاسی نقش مثبتی ایفا نماید. تحولات مثبت سالیان اخیر در راستای تعدیل استبداد و خشونت‌گرایی به دموکراسی و مدارا، تلطیف بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی، کاهش تقابل سنت‌گرایان با تجددگرایان افراطی، چرخش از جزم‌اندیشی و مطلق‌نگری به سوی هم‌دگرپذیری و تساهل، شکل‌گیری رویکرد خردگرایانه به دین و تمایل به قانون‌باوری بوده است (سجادی، ۱۳۸۰: ۷۰).

روش پژوهش

این پژوهش با توجه به اینکه با محوریت یکی از مسائل اساسی کشور افغانستان بوده و در سطح ملی و بین‌المللی قابل اعتنا است؛ بنابراین از حساسیت بالاتری نیز برخوردار است، ضمن اینکه مصائب و دشواری‌های به مراتب بیشتری نسبت به پژوهش‌هایی در سطح ملی دارد.

چند مورد از پژوهش‌های آکادمیک که تقریباً شباهت موضوعی نزدیکی با این پژوهش داشتند در سالیان گذشته توسط دانشجویان بخش بین‌الملل دانشگاه‌های داخل کشور صورت گرفته است که آن‌ها بدلیل ارتباط مستقیم با مردم افغانستان و سهولت رفت و آمد به این کشور - که وطنشان بود - قابلیت شناسایی جامعه آماری کلان و البته در دسترسی به آن‌ها را دارا بودند، بنابراین فرهنگ سیاسی افغانستان را به روش پیمایشی و با طرح سؤالاتی در قالب پرسشنامه ارزیابی کرده‌اند اما در این پژوهش با توجه به عدم امکان سفر به افغانستان توسط محقق بعد از روی کار آمدن طالبان و همچنین در صورت سفر، عدم فراهم بودن بستر لازم - از حیث اجازه مسئولین امارت و همکاری مردم افغانستان - طبیعتاً امکان شناسایی جامعه آماری با تعداد افراد بالا برای طرح سؤال و پرسش وجود نداشت، بدین جهت برای مطالعه فرهنگ سیاسی و گونه‌شناسی این مفهوم خطیر به روش‌های کیفی روی آورده و با طرح سؤالاتی اقدام به مصاحبه با افراد مدنظر شد. مصاحبه این پژوهش از ۱۷ سؤال و یک جدول اطلاعات فردی تشکیل شده و نیمه ساختاریافته بود.

فاکتورهایی که برای مصاحبه اهمیت داشت، شاخص‌هایی مانند جنسیت، مذهب، قومیت، سطح سواد و میزان سکونت در افغانستان بود و بدین ترتیب اقدام به شناسایی افرادی شد که یا ساکن افغانستان باشند، یا به تازگی از افغانستان مهاجرت کرده و یا برای سفر به ایران آمده باشند.

بعد از شناسایی افراد مدنظر که برخی در ایران و برخی در افغانستان حضور داشتند، سفرهای متعددی به مشهد و تهران برای مصاحبه صورت گرفت و با برخی دیگر از افرادی که در ایران حضور نداشتند نیز بصورت آنلاین و مجازی مصاحبه انجام شد. ضمن اینکه طی یک فرایند فرسایشی با کسب مجوز کتبی از فرمانداری شهرستان تربت جام و مهمانشهر (اردوگاه) شهرستان تربت جام و اخذ مجوز از سازمان امور اتباع و مهاجرین استان خراسان رضوی بعد از تلاش دو ماهه امکان ورود به مهمانشهر شهرستان تربت جام فراهم شد و با کمک برخی از ساکنین افغانستانی، چند تن از افراد تحصیلکرده که به تازگی از افغانستان آمده بودند، شناسایی و سپس با آنها مصاحبه انجام شد.

روشی که برای شناسایی افراد در این پژوهش در نظر گرفته شد، نمونه‌گیری احتمالی و بصورت عمدی و قضاوتی بود.

بعد از فراهم شدن بستر لازم جهت انجام مصاحبه و شناسایی افراد مدنظر، داده‌های این پژوهش از طریق مصاحبه نیمه‌ساختاریافته - که معمولاً ۱۰ الی ۳۰ ساعت به طول می‌انجامد - طی بازه زمانی مرداد تا آبان ۱۴۰۱ صورت پذیرفت. در این تحقیق، اشباع نظری نقطه‌ی پایانی برای حجم نمونه و گردآوری داده‌ها در نظر گرفته شده است. نمونه‌ی این تحقیق پس از مصاحبه با ۳۵ نفر به اشباع رسید. در فرایند انجام مصاحبه‌ها و تحلیل آن‌ها پژوهشگر متوجه انباشت و تکمیل اطلاعات از سوی مشارکت‌کنندگان مختلف شد تا اینکه از مصاحبه‌ی نفر بیست و پنجم به بعد محقق متوجه شد اطلاعات چندانی به یافته‌های قبلی افزوده نمی‌شود و اطلاعات مرتب تکرار می‌شوند.

در این تحقیق به دلیل حساسیت موقعیت جامعه‌ی مورد مطالعه و کسب اطلاعات عمیق و واقعی از تحقیق کیفی و برای کشف مدل مفهومی از این فرایند بر پایه‌ی دیدگاه مشارکت‌کنندگان از روش‌شناسی نظریه زمینه‌ای استفاده شد تا تبیین کاملی از این موضوع به دست آید. در واقع، محقق نظریه‌ی زمینه‌ای به دنبال خلق نظریه‌ای در بررسی و مطالعه‌ی کسانی است که در فرایند کنش یا تعامل مشابهی درگیرند (اشتراوس و کوربین^۱، ۱۳۹۰: ۴۴). برای انتخاب مشارکت‌کنندگان از روش نمونه‌گیری نظری و حداکثر تنوع (جنسیت، سن، منطقه سکونت، تحصیلات) استفاده شده است. بدین ترتیب از افغانستانی‌هایی با مذهب و قومیت متفاوت انتخاب گردید و اطلاعات غنی و زیادی در راستای خلق مدل مفهومی تحقیق داشتند. در این روش، طی فرایندی رفت و برگشتی به تدریج از دل کدها، مفاهیم و از دل مفاهیم، مقوله‌ها و از دل مقوله‌ها، مدل مفهومی بیرون می‌آید. لذا برای تحلیل داده‌ها بر اساس روش تحلیل اشتراوس و کوربین سه مرحله کدگذاری انجام شد: کدگذاری باز؛ کدگذاری محوری و کدگذاری گزینشی.

در این پژوهش طی کدگذاری باز، متن مصاحبه‌ها چندین بار خوانده و بیش از ۱۲۰ مفهوم از جملات معنادار استخراج شد. مفاهیم در کدگذاری محوری در ۲۲ مقوله‌ی فرعی و ۱۳ مقوله

اصلی و انتزاعی تر تلفیق شدند. در نهایت یک مقوله‌ی هسته‌ای نهایی که «نقش فرهنگ سیاسی در تحولات افغانستان از سقوط طالبان تا قدرت یافتن مجدد» جامع و چکیده‌ای از تمامی مقولات اصلی و تحلیل داستانی از فرایند داده‌هاست، استخراج شد. بعد از تحلیل اطلاعات با چندی از مشارکت‌کنندگان تماس مجدد برقرار شد و متن مصاحبه و تحلیل آن برای تصدیق موارد با آنها مطرح شد تا اطمینان لازم به دست آید.

همچنین محقق در مراحل مختلف جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات به پیش‌فرض‌های روش‌شناسی، سؤالات اساسی تحقیق و داده‌ها رجوع کرده و ساخت‌بندی مقولات و مدل پارادایمی را با داده‌های خام مقایسه کرد تا از صحت یافته‌های تحقیق به دست آمده اطمینان حاصل کند.

در این پژوهش با ۳۵ نفر مصاحبه به عمل آمد که این افراد همگی با ملیت افغانستانی بوده و در این کشور زاده و رشد کرده بودند. همانطور که پیشتر گفته شد، این افراد با حساسیت بالایی از سوی محقق شناسایی و انتخاب شدند و وابسته به شرایط مکانی و زمانی با آنها مصاحبه حضوری یا مجازی صورت گرفته است.

در این پژوهش، از راهبردهای مثلث‌بندی، اعتبار پاسخ‌گو و مقایسه‌های تحلیلی برای اثبات قابلیت اعتماد و افزایش باورپذیری براساس نظریه‌ی زمینه‌ای اشتراوس و کوربین استفاده شده است. برای اعتباریابی یافته‌های تحقیق از مثلث‌بندی کدگذاران، محققان و متخصصان اجتماعی استفاده شد، بدین ترتیب که در جریان تحلیل اطلاعات، کدگذاران و محققان مختلف مشارکت داده شدند و بین آنها در مورد یافته‌های تحقیق توافق وجود داشت. نکاتی که از سوی متخصصان بعد از نتایج تحقیق ارائه شد، همگی در جهت تأیید یافته‌های تحقیق بودند.

در شیوه‌ی اعتبار پاسخ‌گو، بعد از تحلیل اطلاعات با چندی از مشارکت‌کنندگان تماس مجدد برقرار شد و متن مصاحبه و تحلیل آن برای تصدیق موارد با آنها مطرح شد تا اطمینان لازم بدست آید که خلاصه‌ی دقیق و کاملی از مباحث تهیه شده و نظرات و نکاتی که مشارکت‌کنندگان بر آن تأکید داشتند، در تحلیل اطلاعات، جست‌وجو و برجسته شده است. در روش سوم، یعنی مقایسه‌های تحلیلی همواره محقق در مراحل مختلف جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات به پیش‌فرض‌های روش‌شناسی، سؤالات اساسی تحقیق و داده‌ها رجوع کرده و ساخت‌بندی مقولات و مدل پارادایمی را با داده‌های خام مقایسه کرد تا از صحت یافته‌های تحقیق به دست آمده اطمینان حاصل کند.

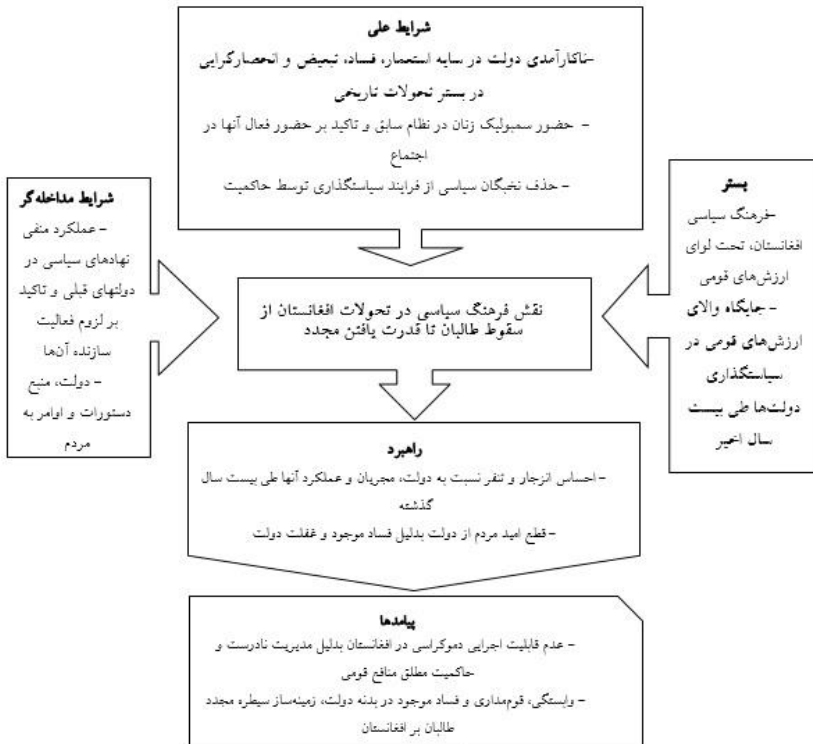
جدول ۲: ویژگی‌های مشارکت‌کنندگان

کد	سن	جنسیت	مذهب	قومیت	مدرک تحصیلی	شغل	ولایت	مدت زمان سکونت در افغانستان
۱	۴۵	مرد	شیعه	هزاره	فوق لیسانس	بیکار	هرات	۴۵ سال
۲	۳۷	زن	شیعه	هزاره	لیسانس	خیاط	هرات	۳۷ سال
۳	۳۶	مرد	شیعه	هزاره	لیسانس	نظامی	هرات	۳۶ سال
۴	۲۴	زن	شیعه	هزاره	لیسانس	بیکار	هرات	۲۴ سال
۵	۱۹	مرد	سنی	تاجیک	دیپلم	کارگر	هرات	۱۹ سال
۶	۱۹	زن	سنی	تاجیک	دیپلم	دانشجو	هرات	۱۹ سال

۷	۲۵	مرد	سنی	پشتون	فوق لیسانس	کارمند	هرات	۲۵ سال
۸	۳۹	زن	سنی	پشتون	لیسانس	خانه‌دار	هرات	۳۹ سال
۹	۲۹	زن	شیعه	قزلباش	لیسانس	بیکار	کابل	۲۹ سال
۱۰	۴۳	زن	شیعه	قزلباش	فوق لیسانس	معلم	کابل	۴۳ سال
۱۱	۲۶	زن	سنی	تاجیک	لیسانس	بیکار	کابل	۲۶ سال
۱۲	۲۱	مرد	شیعه	قزلباش	لیسانس	دانشجو	کابل	۲۱ سال
۱۳	۲۷	مرد	شیعه	قزلباش	لیسانس	آزاد	کابل	۲۷ سال
۱۴	۲۵	زن	شیعه	قزلباش	فوق لیسانس	دانشجو	کابل	۲۵ سال
۱۵	۲۶	زن	شیعه	قزلباش	لیسانس	خانه‌دار	کابل	۲۶ سال
۱۶	۳۳	زن	شیعه	هزاره	فوق لیسانس	خانه‌دار	غور	۱۵ سال
۱۷	۲۹	زن	شیعه	هزاره	لیسانس	خانه‌دار	غور	۲۵ سال
۱۸	۲۹	مرد	شیعه	هزاره	دیپلم	نظامی	کابل	۲۹ سال
۱۹	۳۸	مرد	سنی	پشتون	دیپلم	آزاد	هرات	۳۸ سال
۲۰	۲۶	مرد	سنی	پشتون	لیسانس	آزاد	هرات	۲۶ سال
۲۱	۲۰	زن	سنی	تاجیک	لیسانس	دانشجو	هرات	۲۰ سال
۲۲	۳۷	زن	شیعه	هزاره	لیسانس	معلم	هرات	۲۰ سال
۲۳	۲۲	مرد	سنی	پشتون	لیسانس	دانشجو	هرات	۲۲ سال
۲۴	۲۲	زن	شیعه	هزاره	فوق لیسانس	آزاد	غور	۲۲ سال
۲۵	۲۷	مرد	شیعه	هزاره	لیسانس	معلم	غور	۲۷ سال
۲۶	۳۷	زن	شیعه	هزاره	لیسانس	معلم	هرات	۲۵ سال
۲۷	۳۱	زن	سنی	تاجیک	لیسانس	خانه‌دار	هرات	۳۱ سال
۲۸	۲۸	مرد	شیعه	هزاره	فوق دیپلم	نظامی	هرات	۲۸ سال
۲۹	۳۰	مرد	شیعه	هزاره	لیسانس	نظامی	هرات	۳۰ سال
۳۰	۳۲	مرد	شیعه	هزاره	لیسانس	نظامی	بلخ	۳۲ سال
۳۱	۳۳	زن	شیعه	هزاره	لیسانس	خانه‌دار	بلخ	۳۳ سال
۳۲	۲۸	زن	سنی	تاجیک	لیسانس	خانه‌دار	هرات	۲۸ سال
۳۳	۲۶	زن	سنی	تاجیک	لیسانس	آزاد	کابل	۲۶ سال
۳۴	۲۳	مرد	شیعه	هزاره	دیپلم	آزاد	کابل	۲۳ سال
۳۵	۴۴	مرد	سنی	تاجیک	دیپلم	آزاد	هرات	۴۴ سال

یافته‌ها

در این پژوهش، مقوله محوری و هسته‌ای که همواره از داده‌ها به دست می‌آید و تمامی مقوله‌های اصلی دیگر به آن مرتبط می‌شوند، «نقش فرهنگ سیاسی در تحولات افغانستان از سقوط طالبان تا قدرت یافتن مجدد» است. پدیده محوری این تحقیق بیان می‌کند که فرهنگ سیاسی افغانستان چه نقشی در مهم‌ترین تحولات سیاسی و اجتماعی اخیر این کشور داشته است. همچنین از آنجا که پدیده محوری از مقولات اصلی «به حاشیه راندن و حذف زنان و نخبگان سیاسی توسط دولت رانتی و فاسد»، «حاکمیت فرهنگ و سیاست‌های قومی و قبیله‌ای»، «ضعف ریشه‌ای و ساختاری نهادهای سیاسی ملی و محلی»، «قطع امید مردم از دولت و احساس انزجار و تفر به آن» و «سیطره مجدد طالبان در فضای غیردموکراتیک ناشی از وابستگی و حاکمیت منافع قومی» تشکیل شده است، «نقش فرهنگ سیاسی در تحولات افغانستان از سقوط طالبان تا قدرت یافتن مجدد» نام گرفت.



نمودار ۱: مدل پارادایمی با مقوله هسته‌ای «نقش فرهنگ سیاسی در تحولات افغانستان از سقوط طالبان تا قدرت یافتن مجدد»

شرایط علی: به حاشیه راندن و حذف زنان و نخبگان سیاسی توسط دولت رانتهی و فاسد

تحت حاکمیت دولت ناکارآمد و عاجزی که دائماً درگیر فساد و همواره وابسته و مطیع اوامر بیگانه است، طبیعتاً نمی‌توان انتظار فضا سازی برای حضور فعال اقشار مختلف جامعه را داشت. چنین دولتی با محروم کردن جامعه از نصف توانمندی‌ها و استعدادها پیش که در قالب حذف زنان و یا حضور سمبلیک آن‌ها اتفاق می‌افتد، هیچ چشم‌اندازی جز تباهی و فلاکت بدست نمی‌دهد. همچنین از خود راندن نخبگان سیاسی و اجتماعی که همواره دلسوزان نظام سیاسی و البته از نیازهای اساسی هر نظام سیاسی هستند، حاصلی جز ضعف ساختاری و تدریجی این نظام سیاسی نخواهد داشت.

الف) ناکارآمدی دولت در سایه استعمار، فساد، تبعیض و انحصارگرایی

سلطه استعمار، فساد اداری و ساختاری، تبعیض و نابرابری، انحصارگرایی و رانت، قوم‌مداری و تعصب؛ هر کدام از این ویژگی‌ها اگر در دولتی مشاهده شود، برای سلب مشروعیت از آن دولت و ناکارآمدی خطاب کردن آن کافی است. حال آنکه دولتی که طی حدود بیست سال گذشته در افغانستان مشغول کار بود، عملاً تمام این ویژگی‌ها را داشت و دیری نپایید که اعتبار سیاسی خود

را نزد مردم از دست داد. این مفهوم که از مؤلفه‌هایی مانند عملکرد ناعادلانه و تبعیض‌آمیز و به ابتذال کشیدن مفهوم انتخابات در دولت‌های سابق، وابستگی نظام سیاسی افغانستان در بیست سال گذشته به غرب، افزایش انحصارگری، قوم‌گرایی و فساد اخلاقی و اداری در دولت‌های سابق و آمیختگی نظام سیاسی سابق با سیاست‌های غربی و مظهر فساد تشکیل شده است که بر نقش والای دولت رانتی و درگیر فساد در عدم گذار جامعه به سمت مشارکت سیاسی دموکراتیک تأکید می‌کند.

مشارکت‌کننده مرد ۴۵ ساله هزاره در ارتباط با دولت قومی می‌گوید: «ساختار نظام سیاسی افغانستان در ابتدای حکومت حامد کرزای نسبتاً فراگیر و همه شمول بود ولی هر چقدر زمان سپری شد، انحصارگری و برتری‌خواهی نژادی پررنگ‌تر شد و سیاست نفی و حذف به سوی نهادینه شدن در حرکت بود و فساد (اخلاقی - اداری) به صورت وحشتناک رواج پیدا کرد».

مشارکت‌کننده زن ۲۹ ساله قزلباش نیز می‌گوید: «یکی از ویژگی‌های هر دو دولت قبلی این بود که اسلامی و افغانی بودند اما تحت سیطره جامعه جهانی و کشورهای خارجی در امور داخلی و خارجی نمی‌توانستند به تنهایی تصمیم بگیرند. دیگر اینکه در هر دو دولت فساد مالی، رشوه، واسطه‌بازی و قوم‌گرایی وجود داشت».

ب) حضور سمبلیک زنان در نظام سابق و تأکید بر حضور فعال آن‌ها در اجتماع

این مضمون خلاصه‌ای از مضمون‌های متعددی با محوریت حضور سمبولیک زنان در نظام سابق و تأکید حضور فعال آن‌ها در اجتماع می‌باشد.

مشارکت‌کننده مرد ۲۴ ساله هزاره می‌گوید: «حضور فیزیکی زنان در نظام سیاسی سابق تا اندازه‌ای رضایت بخش بوده ولی در مورد سپردن کار به اهل آن مشکل وجود داشت. به این معنی که زنان توانمند و تحصیل‌کرده که پول و یا پارتی نداشتند، نمی‌توانستند مشغول به کار شوند و اکثرشان خانه‌نشین بودند».

مشارکت‌کننده زن ۲۵ ساله قزلباش در رابطه با ضرورت حضور فعال زنان در تمامی عرصه‌های اجتماعی و سیاسی می‌گوید: «حضور زنان در دولت‌های قبلی پررنگ‌تر از نظام طالبان بود. زنان در سطوح مختلف وظیفه اجرا می‌کردند. این حضور پر رنگ هم فواید داشت و هم ضررهای غیر قابل جبران. صددرصد موافق حضور فعال زنان هستند چراکه خانم‌ها نیمی از پیکر جامعه هستند و زمانی که در فعالیتهای جامعه سهم نداشته باشند، جامعه با رکود مواجه می‌شود».

ج) حذف نخبگان سیاسی از فرایند سیاست‌گذاری توسط حاکمیت

این مضمون متشکل از مفاهیمی مانند عدم تأثیرگذاری نخبگان سیاسی در تصمیمات و سیاست‌گذاری دولت‌ها و عدم حضور نخبگان سیاسی در سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌گیری عناصر بیگانه در مسائل سیاسی افغانستان است که نقش نخبگان سیاسی را توضیح می‌دهد.

مشارکت‌کننده زن ۳۳ ساله هزاره می‌گوید: «اکثر تصمیمات مهم دولتی از طرف کشورهای خارجی و بزرگان قومی گرفته می‌شد و اکثر دولت‌مردان و نخبه‌های سیاسی فقط نقش سمبلیک داشتند».

زن ۲۸ ساله تاجیک می‌گوید: «افرادی که در دولت نقش داشتند و حاکمیت دولت را در دست داشتند، نقش عمده را در اداره کشور بازی می‌کردند و به نخبگان سیاسی و نظرات آن‌ها توجهی نداشتند. یکی از نکات ضعف سقوط حکومت غنی هم این بود».

شرایط زمینه‌ای: حاکمیت فرهنگ و سیاست‌های قومی و قبیله‌ای

در جوامع چند قومیتی که تنوع مذهبی موجود در آن جامعه نیز بر حساسیت نگاه فراشمول به تمامی ابعاد آن جامعه می‌افزاید، طبیعتاً یک دولت قومی و انحصارگرا نمی‌تواند حمایت و پشتیبانی اعضای آن جامعه را کسب کند. افغانستان که از آخرین سال‌های قرن بیستم دستخوش تغییر و تحولات شگرف و بزرگ تاریخی شد، مدام درگیر فضای دوقطبی دولت و ملت بوده است؛ دولتی که نمایندگی اکثریت اقوام را در خودش نمی‌بیند و مردمی که توقع حضور نخبگان قومی خود را در بالاترین سطح سیاسی کشور دارند.

الف) فرهنگ سیاسی افغانستان، تحت لوای ارزش‌های قومی

ماهیت و ویژگی‌های بنیادین فرهنگ سیاسی در افغانستان قبیله‌ای بودن آن است. خصوصیات دیگری که برشمرده خواهد شد، همگی در واقع ویژگی‌های متفرع بر همین ماهیت قومی و قبیله‌ای فرهنگ است. در بسیاری از جوامع ممکن است جلوه‌هایی از روحیه قبیله‌ای در روستاها یا شهرهای دوردست باقی مانده باشد، اما در کلان‌شهرها لاقلاً فرهنگ مدرن تا حدودی حاکم است و فرهنگ قبیله‌ای کمرنگ شده است؛ اما در افغانستان هنوز هم فرهنگ قبیله و قومیت در سطح کلان نیز حاکم است. رقابت‌های سیاسی، احزاب، انتخابات، عزل و نصب‌ها و هر نوع رفتار سیاسی در کشور تحت تأثیر همین فرهنگ قبیله‌ای است.

مشارکت‌کننده مرد ۲۶ ساله پشتون می‌گوید: «فرهنگ سیاسی کشور افغانستان بیشتر ریشه قومی داشته و باعث تشکیل جریان‌های سیاسی مختلف و گوناگون شده است».

ب) جایگاه والای ارزش‌های قومی در سیاست‌گذاری دولت‌ها طی بیست سال اخیر

بخش قابل توجهی از قوم‌مداری و انحصارگرایی دولت‌های سابق در افغانستان در قالب سیاست‌گذاری‌هایی که تحت تأثیر ارزش‌های یک قوم خاص بودند، نمود پیدا می‌کرد. این مفهوم از مؤلفه‌هایی چون جایگاه والای ارزش‌های اسلامی و اختلاط آن‌ها با ارزش‌های قومی و جایگاه والای ارزش‌ها و منافع قومی و زبانی بر سیاست‌گذاری‌های بیست سال اخیر تشکیل شده است. این مقوله به خوبی توضیح می‌دهد که چگونه فرهنگ سیاسی قومی - مذهبی در افغانستان مانع شکل‌گیری فرهنگ سیاسی دموکراتیک شده است.

مشارکت‌کننده زن ۲۶ ساله تاجیک در رابطه با فرهنگ سیاسی قومی در افغانستان می‌گوید: «تنها ارزش‌های مشترک مردم افغانستان ارزش‌های اسلامی هستند که اکثر این ارزش‌ها هم با رسم و رواج قبیله‌ای چنان به هم آمیخته که در مواردی به سختی می‌توان آن‌ها را از هم تفکیک کرد؛ مانند ممانعت از آموزش و کار زنان که در افغانستان برخی آن را ارزش اسلامی می‌دانند و برخی دیگر به این باورند که ارزش قومی است و در اسلام جایی ندارد. ما ارزش و باور ملی مشترکی به جز ارزش‌های اسلامی نداریم. این را می‌شود از آنجایی دانست که قهرمان یک قوم برای قوم دیگر جنایت‌کار است. سیاست‌گذاری‌های دولت‌های افغانستان براساس منافع قبیله‌ای قوم حاکم صورت گرفته و می‌گیرد».

مشارکت‌کننده مرد ۳۶ ساله هزاره می‌گوید: «در طول بیست سال گذشته ارزش‌ها و باورهایی که در سیاست‌گذاری دولت جایگاه نسبی داشت، افغانیت و اسلامیت بود و جنبه‌ی دیگری که عمومیت داشته باشد، وجود نداشت».

شرایط مداخله‌گر: ضعف ریشه‌ای و ساختاری نهادهای سیاسی ملی و محلی

بدیهی است که دموکراسی جز بر پایه ارکان خود شکل نمی‌گیرد. یکی از تعیین‌کننده‌ترین رکن‌های دموکراسی، نهادهای سیاسی من جمله دولت، احزاب و پارلمان‌ها هستند. آنچه که در افغانستان اتفاق افتاد، فساد فراگیر در بدنه دولت و به حاشیه راندن و حذف تدریجی نهادهای سیاسی در اقصی نقاط این کشور بود به گونه‌ای که جز احزاب وابسته به دولت دیگر احزاب کمترین فعالیتی نداشته و یا تحت نظارت شدید دولت مجبور به تقلیل فعالیت‌های خود شدند.

الف) عملکرد منفی نهادهای سیاسی در دولت‌های قبلی و تأکید بر لزوم فعالیت سازنده آن‌ها

یکی از روش‌های تضعیف دموکراسی در یک کشور و بسترزدایی در راستای رشد فرهنگ سیاسی دموکرات، تضعیف احزاب مردمی و خودگردان و به فساد کشاندن فعالیت آن‌ها از طریق نظارت شدید و تحمیل ایدئولوژی حاکمیت می‌باشد. این مضمون که از مفاهیمی چون محدود کردن فعالیت جنبش‌های آزادی‌خواه توسط دولت، عدم اداره احزاب سیاسی توسط افراد لایق و درست و ضرورت فعالیت احزاب در راستای تعدیل دولت شکل گرفته است، به خوبی بیان می‌کند که عملکرد منفی احزاب و انجمن‌های سیاسی در افغانستان چگونه مانعی برای رشد فرهنگ دموکرات و مشارکتی در این کشور شده است.

مشارکت‌کننده مرد ۱۹ ساله تاجیک در رابطه با فعالیت احزاب می‌گوید: «به نظر من اگر احزاب و جنبش‌ها به نفع ملت کار کنند، خوب هست. احزاب کمکی هستند برای بهتر ساختن نظام یک کشور اما متأسفانه احزاب کنونی در افغانستان کلاً به فکر منفعت شخصی هستند. من خودم در چندین حزب بودم و حتی در رأس حزب عیاران بودم و استعفا دادم».

مشارکت‌کننده مرد ۲۵ ساله پشتون پیروی ضرورت فعالیت احزاب و انجمن‌ها می‌گوید: «مسلم است که نظام سیاسی برای رشد خود و برای اینکه بتواند در جامعه حاکمیت مثبتی داشته باشد،

ناگزیر باید از احزاب سیاسی کار بگیرد؛ یعنی می‌توان گفت احزاب سیاسی پایه‌های مهم و وسیله رشد نظام سیاسی است».

راهبردها: قطع امید مردم از دولت و احساس انزجار و تنفر از آن

به موازات تکرار اشتباهات و خطاهای عمدی و سهوی دولت‌ها در هر کشوری و افشای فساد ساختاری و اداری جاری در بدنه دولت، امید مردم به اصلاح ساختار چنین دولتی به تدریج کاسته می‌شود و نهایتاً قطع امید مردم از دولت حاصلی جز بنیان افکنی دولت‌ها نخواهد داشت. آنچه که در بستر ضعف نهادهای سیاسی و دولت ناکارآمد و وابسته در افغانستان اتفاق افتاد، نهایتاً منجر به این شد که امید مردم این کشور از نهاد دولت به کلی قطع شود. دولت ناکارآمد و رانتی باعث شده بود تا مردم علی‌رغم افتخار به تاریخ و توامان با حس غرور به وطن، نسبت به نهاد دولت، عوامل و مجریان و عملکرد آن‌ها احساس انزجار و تنفر داشته باشند.

الف) احساس افتخار و غرور به تاریخ و قانون اساسی افغانستان و احساس انزجار و تنفر از دولت، مجریان و عملکرد آنها طی بیست سال گذشته

واضح است که عملکرد دولت افغانستان طی بیست سال گذشته بدلیل رواج فساد و رانت، وابستگی کامل به کمک‌های کشورهای دیگر و دخالت عوامل بیگانه در امور مختلف، سیاه و خفت‌بار بوده است و نه تنها موجب رشد و توسعه در افغانستان نشده، بلکه این کشور را با چالش‌های بسیار دیگری مواجه کرده است.

فقر، ناامنی، فساد اداری و اخلاقی، بیکاری، گرانی، نابرابری آموزشی و ... محصول سیاست‌های غلط و البته خودکامگی دولت طی بیست سال گذشته بوده است. افزون بر این موارد، قوم‌گرایی افراطی نیز به خودی خود یکی از مهمترین دلایل نارضایتی جامعه افغانستان با تنوع فرهنگی غنی بوده است.

بدیهی است عملکرد ضعیف دولت طی این سال‌ها، نه تنها سبب بی‌اعتمادی مردم نسبت به ارکان دولت شده بلکه باعث سلب پشتوانه حمایتی ملت از دولت، ناامیدی و یاس مردم نسبت به سیاست‌های دولت و نهایتاً احساس تنفر و انزجار نسبت به دولت، سیاست‌ها و مجریان آن شد. مشارکت‌کننده زن ۲۵ ساله قزلباش می‌گوید: «از دولت بخاطر اینکه اکثراً عملکرد آن نادرست بود، احساس انزجار می‌کنم. از رئیس جمهور قبلی بخاطر عملکرد ضعیفش متنفرم و نسبت به اکثریت وزرا و کابینه احساس تنفر دارم».

مشارکت‌کننده ۲۶ ساله زن تاجیک می‌گوید: «از رییس جمهور بیشتر از هر کسی متنفرم. با توجه به اختیارات گسترده‌ی وی، وزرا و والیان قدرت چندانی نداشتند».

مشارکت‌کننده مرد ۴۵ ساله هزاره نیز می‌گفت: «از اینکه روسای جمهور نالایق و متعصب داشتیم که دولت‌ها را روز به روز به طرف فروپاشی سوق می‌دادند و در نهایت باعث شدند که با

دزدی، میلیون‌ها نفر از افغانستان فرار کنند و کشور را کاملاً تسلیم گروه تروریستی نمایند و افغانستان را پنجاه سال به عقب برگرداند، احساس سرشکستگی می‌کنم».

ب) قطع امید مردم از دولت به دلیل فساد و غفلت

بدیهی است که عملکرد دولت آنگاه که از نظر مردم قابل اصلاح نباشد، تبدیل به دلیل یاس و ناامیدی مردم از دولت و دولت‌مردان می‌شود. مضمون فوق که از مفاهیمی چون تغییر تدریجی اذهان مردم نسبت به دموکراسی و ناباوری آن‌ها به عملکرد دولت، عدم استفاده درست از منابع و فساد اداری و اخلاقی در ادارات شکل گرفته است، به خوبی توضیح می‌دهد تحت تأثیر چه مواردی، امید مردم افغانستان به دولت به تدریج کاهش یافته است.

مشارکت‌کننده مرد ۲۶ ساله پشتون می‌گوید: «ما تا مدت زیادی نسبت به دولت‌های سابق خوش‌بین بودیم و امیدوار بودیم که بتوانند تحولاتی را در سطوح مختلف ایجاد کنند اما به مرور زمان با افشای فسادهای گسترده اداری و انحصارگرایی دولت در اعطای تسهیلات و امتیازات، ما امید خود را از دست دادیم و این باعث شد تا مردم افغانستان در مقابل تغییر نظام کمترین مقاومتی از خود نشان ندهند».

پیامدها: سیطره مجدد طالبان در فضای غیردموکراتیک ناشی از وابستگی و حاکمیت منافع قومی

نظر به فرایندی که با محوریت شرایط فوق ذکر شد، بدیهی است که می‌توان افغانستان را آستن تحولات خرد و کلان سیاسی و اجتماعی دانست. یکی از بزرگترین تحولات بیست سال اخیر در این کشور، قدرت یافتن و سیطره مجدد طالبان بر این کشور بود که در کمترین زمان ممکن توانستند قدرت را در این کشور به دست بگیرند. ناتوانی دولتی که غرق در منعت‌اندوزی بود و همچنین فضای سیاسی غیردموکراتیک افغانستان که مجال فعالیت سازنده به هیچ یک از نهادهای سیاسی غیردولتی داده نشده بود، منجر شد تا کابوس طالبان بعد از بیست سال دوباره رنگ واقعیت به خود بگیرد.

الف) وابستگی، قوم‌مداری و فساد در بدنه دولت، زمینه‌ساز سیطره مجدد طالبان بر افغانستان

در مطالبی که تا بدینجا ذکر شد، به تأثیر قوم‌مداری و قومیت‌گرایی افراطی در سطوح مختلف جامعه افغانستان بخصوص در امر سیاست‌گذاری دولت‌ها و همچنین فساد فراگیری که دولت و زیرمجموعه‌های آن درگیرش بودند بر دلسردی ملت از دولت اشاره شد؛ دلسردی و یأسی که خود زمینه‌ساز عدم مقاومت و تمکین ملت در مقابل طالبان بود. علاوه بر این موارد، قطعاً و یقیناً وابستگی افغانستان به کشورهای بیگانه و دخالت‌های بیجای عوامل بیگانه نه تنها باعث ناتوانی دولت شد، بلکه یکی از عوامل قطع امید مردم از دولت بوده است. طبعاً دامنه فعالیت کشورهای بیگانه در افغانستان فقط در امر سیاست نبوده و نیست، بلکه حضور پررنگ‌تری در دیگر امور هم داشته‌اند؛ بعنوان مثال پاکستان از زمان شکل‌گیری خود تاکنون همواره به دنبال گسترش قدرت

نظامی و سیاسی خود در افغانستان بوده و در دوره‌های مختلف عملاً در امور داخلی این کشور به طور مستقیم مداخله نموده است. این مسئله نیز واضح است که ایدئولوژی طالبان ریشه در مدارس پاکستان دارد، زیرا پاکستان با ابزار قرار دادن دیانت در تلاش است رقیب اصلی خویش، یعنی هند را در کشمیر مهار نماید و از طرفی از همسایه شمالی خویش افغانستان نیز در امان بوده و از کوه‌های پامیر و هندوکش واقع در آن، به عنوان عمق استراتژیک خویش استفاده کند.

ب) عدم قابلیت اجرایی دموکراسی در افغانستان بدلیل مدیریت نادرست و حاکمیت مطلق منافع قومی

اگرچه بستر مستعدی از لحاظ ذهنی و عقیدتی برای اجرایی شدن دموکراسی در افغانستان وجود ندارد، اما این شرایط باعث تقویت مانع کلان‌تری در مسیر دموکراتیزاسیون افغانستان شده است و آن عامل ذیل حاکمیت مطلق قومی و مدیریت ضعیف کشور تعریف می‌شود. این مضمون که از مفاهیمی چون مدیریت نادرست مجریان دموکراسی، نبود فضای مستعد برای تطبیق دموکراسی و ترجیح منافع قومی و فردی به منافع اجتماعی توسط حاکمیت تشکیل شده است به توضیح این عامل می‌پردازد.

مشارکت‌کننده زن ۳۷ ساله هزاره می‌گوید: «چون دموکراسی در افغانستان ناقص بود و از سویی هم فساد اداری دامنه گسترده‌تری در افغانستان داشت، اعتماد مردم به دولت به صفر رسیده بود مگر افرادی که عضوی از دولت بودند. از طرفی عملکرد دولت باعث می‌شد تا دموکراسی در افغانستان جنبه عملی نداشته باشد».

مشارکت‌کننده زن ۱۹ ساله تاجیک می‌گوید: «عرق قومی هر دو رئیس‌جمهور سابق (کرزی - اشرف غنی) که حس برتری و انحصارگرایی مفرط داشتند و وجود فساد اداری و فساد اخلاقی در سطح وسیع باعث شد که افغانستان نه تنها دموکراسی را تجربه نکند، بلکه به سرنوشت شومی دچار شود و طالبان مجدداً حاکم این سرزمین گردند».

وضعیتی که هم‌اکنون در افغانستان شاهد آن هستیم، جزم‌گرایی مطلق و عقب‌گرد تاریخی طالبان به سمت قرون پیشین است. دقیقاً مطابق آنچه پیش‌بینی می‌شد، سبک حکومت‌داری و البته سیاست‌های کلی طالبان تفاوت چندانی با دوره حکمرانی آن‌ها در اواخر قرن بیستم نداشته است. چنین وضعیتی نظر به آنچه تا بدین جا ذکر شد، مولود از هم‌گسیختگی اجتماعی فرهنگی گروه‌های قومی ساکن در افغانستان است. اگرچه ارزش‌های قومی مطالعه شده، ما را به سوی گونه‌های فرهنگی سیاسی متفاوتی رهنمون می‌سازد، اما واقعیت عدم هم‌پذیری اقوام در افغانستان، فرصت بی‌ظییری را برای اکثریت پشتون فراهم کرده است تا دامنه قدرت خود را در چارچوب نظام‌های سیاسی متفاوتی بگسترانند. چنین آشفتگی جمعی و رویای دور وحدت درون و برون قومی برای گذر از نظام طوایف الملوکی در افغانستان، نه تنها منجر به نیل به دموکراسی، برابری و آزادی نخواهد شد، بلکه مسئله تقسیم و تعدیل قدرت را نیز به تأخیر خواهد انداخت.

نتیجه‌گیری

وضعیت سیاسی هر ملتی تا حدود زیادی تحت تأثیر فرهنگ سیاسی نهادینه شده در آن جامعه است. اگر رفتار سیاسی ملت‌ها را مستقیماً مرتبط با فرهنگ سیاسی آن جامعه بدانیم، پس بدیهی است که وضعیت فعلی و سرنوشت آتی آن‌ها در گروی فرهنگ سیاسی‌ای است که در نسل گذشته و کنونی آن‌ها نهادینه شده است.

آنچه که زمینه‌ساز تحولات افغانستان در طی بیست سال اخیر بوده است، بخصوص سیطره مجدد و برق‌آسای طالبان بر افغانستان، عوامل روشنی بود که مدت‌ها در این کشور دیده می‌شد. بستری که در فراخور یک فرهنگ سیاسی قومی و قبیله‌ای که در تمامی سطوح خرد و کلان جامعه افغانستان به وضوح قابل مشاهده بود، در کنار عللی چون عملکرد فاسد دولت در بیست سال گذشته توأم با عجز و ناتوانی در اداره کشور و مسدود ساختن راه‌های مشارکت سازنده نخبگان و توده مردم و همچنین مداخله عواملی ناشی از عملکرد منفی نهادهای سیاسی مانند احزاب، انجمن‌ها و پارلمان و نقش دستوری و قهریه دولت در جامعه، باعث شد تا راهبرد ملت افغانستان در واکنش به این شرایط، ابراز احساس تنفر، انزجار و سرشکستگی نسبت به دولت، سیاست‌ها و مجریان دولت و قطع امید و مایوسی نسبت به دولت در اصلاح وضعیت موجود باشد. بدیهی است که پیامد این فرایند که نمایانگر ضعف ساختاری و اداری دولت و شکنندگی جامعه در مقابل تحولات احتمالی است، اثبات این ادعا باشد که جامعه افغانستان بدلیل عدم برخورداری از بستر اجتماعی لازم و ضعف ساختاری، مهیای دموکراتیزه شدن نیست و هنوز راه درازی برای رسیدن به دموکراسی در پیش دارد. ماحصل این رویه‌ی نادرستی که در سالیان گذشته در افغانستان شکل گرفته و موجب آن دسته از مشکلات و مسائلی شده که به آن‌ها اشاره کردیم، مهیا شدن شرایط لازم برای ورود مجدد طالبان به عرصه حاکمیت و سیطره آن‌ها بر افغانستان بود.

نکته قابل توجهی که در اوایل تجدید قدرت طالبان نیز زیاد مورد بحث قرار می‌گرفت، کشورگشایی برق‌آسای طالبان بود. آنچه که تعجب همگان را برانگیخته بود، عدم مقاومت مردم در برابر گروه تندرویی بود که همگان پیشینه و سابقه آن‌ها را می‌دانستند. شاید این رفتار مردم در ایالات مختلف افغانستان در برابر طالبان را بتوان به ناامیدی آن‌ها از دولت سابق نسبت داد، همانطور که در تحلیل یافته‌ها به آن اشاره شد نیز ناامیدی مردم از عملکرد دولت درگیر فساد و وابسته به بیگانگان زمینه‌ساز سیطره مجدد طالبان شد. همچنین ضعف نهادهای سیاسی مردمی و غیردولتی که بالقوه می‌توانستند در تعدیل عملکرد دولت و آگاه‌سازی جمعی و رهانیدن فرهنگ سیاسی از بند ارزش‌های قومی تلاش کنند، عامل بسیار مهمی در سقوط دولت و جایگزینی امارت در افغانستان شد.

علیرغم تسلط دوباره طالبان بر افغانستان بعد از وقایع بسیاری که در این کشور بعد از سقوط آن‌ها در سال ۲۰۰۱ اتفاق افتاد، اما بدیهی است که افغانستان غنی و عظیم با چالش‌های بسیار

زیادی تحت حاکمیت طالبان مواجه خواهد شد که نیاز آنها را به تخصص‌گرایی، مبادله و سازش با دنیا و همچنین نگاه برابر به اقوام و مذاهب بیش از پیش نمایان خواهد ساخت.

کتابنامه

- امیری، محمد (۱۳۹۶). گروه‌های قومی و ساختار سیاسی قدرت در افغانستان (۲۰۱۵-۲۰۰۱)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه خوارزمی.
- زارعی، آرمان (۱۳۸۸). تأثیر جهانی‌شدن بر فرهنگ سیاسی ایران، تهران، انتشارات باز.
- سلطان‌الکتابی، م، و وحید، ف.، و قاسمی (۱۳۸۰). گونه‌شناسی فرهنگ سیاسی دانشجویان شاغل به تحصیل در ایران. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان (مطالعات و پژوهش‌های دانشکده ادبیات و علوم انسانی)*، (۲۷-۲۶)، ۷۷-۱۰۸.
- سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، قوم، مذهب، حکومت، قم، نشر بوستان کتاب قم.*
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۸). *سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران: سمت.*
- علیزاده، غلامعباس (۱۳۹۸). *پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های مردم افغانستان در حوزه فرهنگ سیاسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی.*
- کریمی، علی و رضایی، احمد. (۱۳۸۵). *فرهنگ سیاسی مردم مازندران. مجله مطالعات اجتماعی ایران، ۲۱(۲)، ۳۹-۶۱.*

References

- Alizadeh, Gholam Abbas (2018). “**surveying the values and attitudes of the Afghan people in the field of political culture**”, master's thesis, Allameh Tabatabaibai University.(In Persian)
- Allport, G.W.: Attitudes (1935). In: Murchison, C. (ed.). “**Handbook of Social Psychology**”, pp. 798–844. Clark University Press, Worcester.
- Almond, G.A., Verba, S. ([1963] 1989): “**The Civic Culture: Political Attitudes and Democracy in Five Nations**”, Abridged ed. Sage, London.
- Amiri, Mohammad (2016). “**Ethnic groups and the political structure of power in Afghanistan (2001-2015)**”, Master's thesis, Khwarazmi University.(In Persian)
- Berelson, B., Lazarsfeld, P.F., McPhee, W.N (1954). “**A Study of Opinion Formation in a Presidential Campaign**”. Chicago University Press, Chicago.
- Campbell, A., Converse, P.E., Miller, W.E., Stokes, D.E (1960). “**The American Voter**”. Wiley, Oxford.
- Campbell, D.T (1963). “Social attitudes and other acquired behavioral dispositions”. In: Koch, S. (ed.) **Psychology: A Study of a Science**, vol. 6, pp. 94–172. McGraw-Hill, New York.
- Ellis, R.J (1997). “**American Political Cultures**”. Oxford University Press, New York.

- Heaney, J.G (2019). “**Emotion as power: capital and strategy in the field of politics**”. J. Polit Power. <https://doi.org/10.1080/2158379X.2019.1618485>.
- Inglehart, R., Klingemann, H.-D., Welzel, C (2003). “The theory of human development: a cross-cultural analysis”. *Eur. J. Polit. Res.* 42(3), 341–380.
- Karimi, Ali and Rezaei, Ahmed (2006). “**Political Culture of Mazandaran People**”, Mazandaran University. (In Persian)
- Klingemann, H.-D., Fuchs, D., Zielonka, J. (eds.) (2006). “**Democracy and Political Culture in Eastern Europe**”. Routledge, London.
- Lauber, V. (Ed.) (1996). “**Contemporary Austrian Politics (1st ed.)**”. Routledge. <https://doi.org/10.4324/9780429039492>.
- Lazarsfeld, P.F., Berelson, B., Gaudet, H (1944). “**The People’s Choice: How the Voter Makes Up his Mind in a Presidential Campaign**”. Columbia University Press, New York.
- Mishler, W., Pollack, D (2003). “On culture thick and thin: toward a neo-cultural synthesis. In: Pollack”, D., Jacobs, J. (eds.) **Political Culture in Post-Communist Europe**, pp. 239–256. Ashgate, London.
- Mishler, W., Rose, R (2001). “Political support for incomplete democracies: realist vs. idealist theories and measures”. *Int. Polit. Sci. Rev.* 22, 303–320.
- Qawam, Abdul Ali (1388). “**Comparative policies**”. Tehran: Samt. [In Persian]
- Rose, R. (1998a). “Post-communist political transformation in central and eastern Europe”. **Political Change and Welfare Development in Central and Eastern Europe**. Österreichische Gesellschaft für Europapolitik, Vienna, pp. 11–36.
- Rose, R (1998b). “Prospects for democracy in post-communist Europe”. White, S., Batt, J., Lewis, P.G. (eds.) **Developments in Central and East European Politics**, 2nd edn, pp. 276–295. Macmillan and Duke University Press, London.
- Rose, R., Mishler, M., Haerpfer, C (1998). “**Democracy and Its Alternatives: Understanding Post-Communist Societies**”. Johns Hopkins University Press, Baltimore.
- Sajjadi, Abdul Qayyum (2001). “**Political Sociology of Afghanistan**”, Nation, Religion, Government, Bostan Kitab Qom Publishing House, Qom. (In Persian)
- Sultan Al-Katabi, M., and Vahida, F., and Ghasemi (2010). “Typology of political culture of students studying in Iran”. **Isfahan Faculty of Literature and Human Sciences Journal** (studies and researches of the Faculty of Literature and Human Sciences), -(27-26), 77-108. (In Persian)
- Voinea, C.F (2020). “Correction to: Political culture research: dilemmas and trends”. **Prologue to the special issue**. Qual Quant 54, 383. <https://doi.org/10.1007/s11135-019-00956-9>.
- Welch, S (2013). “**The Political Culture Theory**”. Oxford University Press, Oxford.
- Zarei, Arman (2008). “**The Impact of Globalization on Iran's Political Culture**”, Tehran, Baz Publications. (In Persian)